

بعضی مساسانیان نیز آنرا مقرر سلطنت کرده بودند محتمل است که پای تخت  
 سلاطین در آن محله بوده و به تسمیه مکان بکین یا با یفتخز علیه آن محله را اگر کر نامیدند  
 و کوچانیدن جمعی از قصبه کر که در آذربایجان بشوشتر و سکنای ایشان بآن محله  
 و بنام آنجماعت مشهور شدن هم ممکن است و وجه پای تخت از همه وجه بصواب  
 اقرب است و الله اعلم و باروی شهر از طرف کر که همان رود رودانگه بوده است  
 که کنون تمامی رودخانه بآن طرف است و آن مقدار عمیق شده است که  
 نصب کر و آب برداشتن از رودخانه مستعذر است و از اطراف دیگر حصار  
 عظیم است که در آن قولهای بسیار بزرگ ساخته بودند و سابقاً جماعت  
 چرکس که از جانب پادشاه در شوشتر ساخلو بودند و در آن قولها سکن  
 داشتند کم آن اوضاع از هم پاشید و چرکسیه در شهر خانه گرفتند و بالسنه  
 و افواه بنجماعت قزلباش مشهور گردیدند کنون قولها خراب و از انجماعت معدود  
 بیش نمانده اند و حصار شهر را از خوف اعراب همسایه هر ساله مرتقه  
 میکنند و الا آنم خراب شده بود و محله دکان سید محله ایست که محله  
 و درسه و الای جد اعلی سید نعمت الله طاب شاه در آن واقع است  
 و کاکین و سیور خالاتی که در آن حوالی هستند مال آنسرا اند و باین سبب  
 آن محله را دکان سید گویند و تا حال نیز بجهت آن درسه و محله و سیور خالات

برقرار و آن محله مسکن سادات و الاتبار اولاد آن نور دیده اولی الابصار است  
 و قلعه شوشتر از قلاع مشهوره گردون نظیر و در عالم بمضبوطی و استحکام کبی شبیه  
 و نظیر است و سعی بقلعه سلاسل است و آن بر یک قطعه کوه است بر ضلع جنوبی  
 شهر و در اطراف آن صحرای خالی بسیاری گذاشته اند که در وقت محاصره  
 مردمان و بیات قریبه با مواسسه و حیوانات خود توانند ماند و در شهر ضلع  
 قلعه رود ما قاریان بمنزله خندق است و در ضلع دیگر خندق بسیار عریض و عمیق  
 دارد که عند الاحتیاج آب رودخانه را بخندق جاری میدارند که از چاه  
 طرف آب جاری بود و اصل قلعه را بطریق هندسه بقسمی بست کرده اند  
 که توب گیر نیست و هر چه توب بزنند بکوه میخورد و اگر توب را بلند ببندند از  
 بالای قلعه میگذرد و چاه و فغات بسیاری در آن هست که در وقت محاصره  
 از آنها آب بر میدارند و عمارات عالی هر یک از حکام در آن ساخته اند  
 که هر یک رنگ خورنق و سدریست گویند سلاسل غلامی بود از غلامان والی  
 فارس در عهد که ام سبک از سلاطین فارس بوده است بخاطر قاصر نیست که  
 باین خدمت مامور شد بعد اتمام قلعه و جمع اقوات و ذخائر و تهیه  
 آلات جنگ عساکر بر پادشاه باغی شده شوشتر و آن نواح را متصرف گردید  
 پادشاه بعد از استماع این خبر سرداری کارآزموده را با فوجی رکابی برقع او

نامزد فرمود سردار که داخل حدود سلاسل شد فوجی از ان طرف بمقابلہ برآمد  
 و شکست بر سردار شاهی افتاد و بہین قسم سبہ مرتبہ عساکر فارس  
 مغلوب گردیدند بالآخرہ پادشاہ خود با سپاہ بچہ و مرہ و تاخت آورد  
 سلاسل باولی نعمت مقابل نگردید و بقلعہ شوشتر محصور شد پادشاہ سہ  
 سال قلعہ را محصور داشت و ہر قدر حیلہ و تدبیر کردند فتح آن میشد تا آنکہ  
 پادشاہ مایوس گشت و بطرف فارس رفت دوستہ منزل کہ از شوشتر  
 دور شد سلاسل نیم شبہ شمشیر در گردن انداخت و خود را بولی نعمت رسانید  
 و بزبان تضرع و نیاز مندی عرض کرد کہ ازین حرکت غلام را یعنی و کشتی  
 و نمک حرامی در نظر نبود بلکہ حسن خدمت خود را اظہار کردن و بعبض  
 ولی نعمت رسانیدن بود کہ چگونه خدمتی کردہ ام و اگر چنین نمیکردم در حضور  
 اولیای دولت شاهی حسن خدمت کینہ روشن نمی گردید و ربخی کہ درین کار  
 کشیدہ بودم را بجان میرفت پادشاہ معذرت او را پسندید و بنوازش  
 شامانہ و ایالت آنحدود او را سرفراز ساخت و تا عہد سلطنت قہرمان  
 زمان نادرشاہ حکام را بود و باش قلعہ بود و باین سبب عملہ دیوانہ  
 مانند وزیراوستوفیان عطاروشان ہر یک غارتے مخصوص در قلعہ داشتند  
 کہ بیشتر اوقات را در آنجا بسر می بردند بعد از نادرشاہ آن اساس ہم

بر چیده شد و کنون رسم است که حاکم در خانه خود که بشهر دار و میماند و آن عمارت  
 عالی همه شکسته و مشرف باندام و آن تصور منقش بطلا و لاجورد که جایگاه  
 مردان شیر افکن و دلبران آه و وسوسه سیمین بدن بودند مسکن جانوران  
 وحشی گشته اند بیت برجای رطل و جام می به کوران نهادند چنانچه  
 برجای چنگ نامی و نی به آواز زاغ است و زغن به در قبیله شوشتر بسپهر  
 شهری بوده است موسوم بعسکر مکرّم که غالب محصول آن فی شکر بوده است  
 که کنون آن نیز خراب و بغیر از تلهای مرتفع و بعضی انبار چیری از آن باقی نیست  
 مشهور است که یکی از امرای عرب مکرّم نام بتخییر شوشتر آمد و شهر را محاصره  
 نمود مردم شهر پاپی مردی بیفشر دند و در محافظت شهر کوشیدند مکرّم چون  
 امر را طولانی دید ببلشکریان حکم کرد که خانه بسازند هر کس از شکریان در  
 خارج شهر جانی ساختند و بالاخره امر بمصالحه طی شد و مکرّم بمقر دولت خود  
 مراجعت نمود و آن خانه با بودند مردمان متفرق از اطراف جمع آمدند و در آنجا  
 سکینه نمودند و بعسکر مکرّم موسوم گردید و شوشتر و عسکر مکرّم هر دو  
 در زیجات مرقوم اند و از اقلیم سوم اند و طول هزد و را هشتاد و چهار درجه  
 و نسی دقیقه نوشته اند و عرض شوشتر سی و یک درجه و نسی دقیقه و عرض عسکر  
 مکرّم سی و یک درجه و پانزده دقیقه است که عسکر مکرّم در عرض پانزده دقیقه

عسکر مکرّم

عرض طول شوشتر

جنوبی تر است بدانکه رصد بدان طول و عرض هر بلد را که نوشته اند  
 چنین مقرر کرده اند که طول بلد را از مبدأ اعمارت بطرف مغرب که متقدمین  
 جزایر خالدهات را گیرند ابتدا نمایند پس هرگاه طول بلد اطلاق نمایند بعد آن  
 شهر را از جزایر خالدهات بسمت مشرق خواهند و مراد از عرض بعد بلد است  
 از مبدأ اعمارت جنوبی که خط استوا را ملحوظ داشته اند چنانکه هرگاه عرض بلد  
 گویند بعد آن شهر است از خط استوا بجانب شمال و اینکه متقدمین اعدل الماکن را  
 تحت خط استوا و اعدل اصناف مردم را نیز سکنه زیر آن خط نوشته اند  
 و متاخرین مرآئنا را رد کرده اند و اقلیم چهارم و سوم و پنجم را بترتیب  
 بهتر نوشته اند خط متقدمین از سکنه اقلیم اول که بعضی از آن زیر خط استوا  
 افتاده است بوضوح میرسد **اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ** بخوید که شیخ الرئيس  
 معذرت خواسته است که مراد متقدمین از اعدلیت تعادل لیل و نهار است  
 که در زیر خط استوا و اثنا روز و شب مساوی است و در دایره قطعه اقلیم  
 اول که در زیر خط استوا است یا جایی دیگر که چنین باشد بسبب عوارض  
 دیگر است مثل پستی مکان یا قرب جبال یا بحار و امثال ذلک و اگر  
 ازین عوارض خالی باشد چنین است که متقدمین بیان نموده اند و درین  
 مقام بعضی از متاخرین خاصه جماعت انگلیسیه را مثالا ستانده اند که

که گنجایش ذکر آنرا درین مختصر نیست، و از آثار قدیمه که در اهلکراست شوشتر  
 بنظر من آید معلوم میگردد که سلاطین سلف را بعمارت و آبادی شوشتر  
 اهتمامی ننمایم بوده است و همیشه ب فکر آند یار اوقات فرخنده ساعات خود را  
 مصروف داشته اند چنانکه سوک بند میزان و شادروان فیصد در اصل  
 رُودخانه بندها و آب گردانهای بسیار و انبار بسیار که از رُودخانه جدا کرده اند  
 از ملوک و سلاطین سلف بسیار است و آنچه از آثار آنها باقی بود که تحقیق  
 اغلب آنها را دیده ام درین کتاب ثبت افتاد از آن جمله بالآخر از بند  
 میزان بدو فرسنگ شهر بندی است از سنگ ساروج مشهور به بند  
 دختر که در طرف رُودخانه بسبب آن بند جاری بوده است سیکه  
 بطرف مغرب آب را بجم حجر علی بنگ که سیکه از اعتره بوده است می برد  
 و دیگر بطرف مشرق بر بستان عقیده که از املاک سادات مرعشی است  
 و ذکر آن خواهد آمد جاری بود و دیگر باطن بند میزان آخر شهر محاذی محله میدان  
 شیخ و مکان شمس بند برج عیار است که بطرف شهر آسیابها و چرخاها  
 بسیار آن دلیر بود و اکثر باغانی که در آن محله بودند مثل سالم آباد و کلا  
 و بلاگردان و برج عیار همه بآن چرخاها معمور بودند و در اغلب خانهای  
 آن محله آب روان بود و از طرف صحرا باغات بسیاری بود که از آب

آب گردانها  
 حوالی شوشتر

این بند مشجر و خرم بود مثل باغ ببل و طاش علیا و طاش سفلی  
 و باغ خواجه فیض الله لشکر نویسن و نغله برج عیار نام خشک است که از طلا  
 و جواهر سازند و زنان در پیش سربندند گویند زنی از اهل خیر برج عیار  
 خود را فروخت و مروان را شروع بساختن این بند نمود بعد از آن مردم  
 دیگر از آنجا رفتند تا تمام رسید و بنام آن زن و با آن آخره  
 بنام آن نخل موسوم گردید و در آن حوالی بارگاه است عالی که آنرا مقام  
 علی گویند عمارت شکفت دارد و باغچه در آن آستانه میرزا شیخ سیدین  
 میرزا اسد الله صدر که از اعظم سادات مرعشی بود احداث نمود و در حوالی  
 نارنج و گل کلاب بسیار در آن باغچه غرس کرده بودند که در حوالی نخل  
 آن بقعه و باغچه سیرگاه مردم بود آسیا و باغات و دو طایفه ای مذکور  
 حقیر ندیده ام الا آن آستانه عمارت آن بقعه را که در کمان زیست و  
 صفا ساخته شده بود دیده ام در اینجا شنیدم که سالی آب رودخانه زیاده  
 از حد طغیان نمود و آن عمارت و آستانه را از ریشه و بن برانداخت  
 که از آنجا اثری باقی نماند و درین محل جماعتی از کفره ساکن اند که آنها  
 صاحب گویند و بعضی از علما ندیده آنها را مابین یهودیت و نصرانیت  
 گفته اند و گویند اینها آن صابنه که در احادیث وارد شده است



و مورخین احوال آنها را نوشته اند که عبیدہ کو اکب بودہ اند نیستند از  
 کو اکب و ابای علوی و تاثیرات آنها و روحانیات خبر سے ندارند و از  
 مذہب یہود و نصاری نیز آگاہ نیستند و عبادت اصنام را نیز نہ انداختہ  
 و حالیا عبادت آنها منحصر است باین کہ صبحی در آب و در خانہ تا کہ میرود  
 و در برابر آفتاب چیز سے بزبانی کہ دارند میخوانند و آب بر بدن و اطراف  
 سے پاشند و بر سگیرند بیشتر آنها بشغل زرگر سے مشغول اند و ادانی  
 آنها و ریاضات و زراعات خدمت میکنند و با کجہ مذہب آنها مانندی  
 ندارد و اکثر جمال بی معرفت اند و بغیر از خوزستان جاسے رگراز  
 ایران ازین فرقه نیست و سیدہ بنت آرام گاہ عم و الاجاہ سید عبد اللہ  
 طاب ثراہ دو کس از آنها را کہ اعلم آن فرقه بودند و در مشاکلات و  
 امور مشرورہ بہا رجوع میکنند و مجلس خاص جدا گانہ طلب فرمود  
 و از مذہب با آنها سخن راند سخنان پریشان بسیاری بعرض رسانیدند  
 کہ پیغمبر یا یحیی بن زکریا و عیسی بن مریم از اعوان و اتباع او بود کہ مردم را  
 بین او دعوت مینمود و حضرت ابراہیم خلیل خالہ زاوہ یحیی و شکمل تربیت  
 یحیی او بود و دیگر سخنان بیسے بسیاری ہر یک از ان دو مخالف دیگری  
 بیان نمودند مرحوم سید اقبال ہر دو را نوشتند و نگاہ داشتند



بعد از چند سے باز آنها را طلب فرمود و همان مذکور است بپس آن آورد  
 و تا ستم مرتبه این امر بوقوع آمد هر بار آنچه بیان بنمودند مخالفت یکدیگر  
 میان گفتگو با سے سابق بود و بخوسے که گذشت مذہب آنها را  
 جناب سید میانه یهودیت و نصرانیت میدانند و بعضی از علما  
 آنها را از جمله مجوس دانسته اند و زعم فاسد این بی بضاعت اینست  
 که ایشان از فرقه ہنود و عبیدہ اصنام اند چه اوضاع و اطوار آنها  
 با ہنودی کہ در بنگالہ مشاہدہ شد شباهتی تمام دارد چنانکہ گذشت در  
 آب رفتن و بمواجہہ آفتاب چہرے خواندن و اموات را در زمین جتفا  
 بنار و در خانہ بردن و آب بدین آنها ریختن ہمہ این اوضاع را از ہنود  
 بنگالہ دیدہ ام و مؤید این محسنے است آنچه بعض از علما و مؤرخین در احوال  
 صابہ نوشتہ اند کہ ملت صاب بن ادریس را دارند و صاب بروایت  
 بعض اصحاب سیر پیغمبر بودہ و طائفہ ویرا از حکما شمرده اند و صابہ گویند  
 اول انبیا آدم و آخر ایشان صاب بودہ و عقیدہ ایشان اینکہ صانع  
 عالم کو اکب بیا فرید و تدبیر عالم ایشان را گذاشت و پرستش ستارگان  
 کنند و برای ہر کوسبے شکلی معین نموده ہیا کل سازند و گویند صوت  
 فلان و فلان کو کہ بہت و در ضراعات و توسلات بہر یک آداب و عبادت

دارند و محققان ایشان گویند سجده کواکب نکنیم بلکه آن قبله است انتهای  
 کلامم مختصاً و همین است بی کم و کاست عقیده هندوان چنانکه همه این  
 مقالات در شرح احوال هندوستان منقول از مها بارت که کتاب  
 معتبره علیه ایشانست بمقام خود نوشته میشود و ظن غالب اینکه این طائفه  
 نیز از انما باشند و بعضی رسوم که از ایشان فرو گذاشت می شود مثل  
 سوختن اموات و عبادت اصنام و رسومات دیگر هندو و محتمل است که  
 بسبب غلبه اسلام که بعضی را مانع شده اند بتاوی و دیوی و اعصار که تارک  
 شده اند بالمره از میان رفته باشد **وَالْعَلِيُّ عِنْدَ اللَّهِ الْعَسَلَامُ**  
 دیگر یابن ترد یک فرسخی شهر بندی است از سنگ خارا خدا فرین مشهور  
 به بند ماهی بازان که صبادان در انجا شکار ماهی می کنند و در اطراف آن  
 آثار چرخا بها نمایند و آسیا با تا حال هستند که در طغیان آب سبیل آسیا  
 شهر زیر آب می مانند مردم با آسیا های ماهی بازان آرد کنند و بسبب  
 ارتفاع آن بند و آسیا با آب سبیل با نمانی رسد دیگر در هفت فرسخی  
 بند است مشهور به بند دارا و در اطراف آن هم آثار چرخا بها و آب سرد آنها  
 باقی است کوشتی با نیکه از بصره خرما و اجناس سرد دیگر می آورند تا بند  
 دارا می آیند و از انجا بر استروگاو و بشو شتر میبرسانند و قریه که در آن

قرب واقع است حسام آباد گویند دیگر پائین تر بند قیر است که بجهت کجای  
 بجای ساروج و کج قیر آب کرده کار کرده اند و در آن حوالی در پی است غریب  
 نشین و قلعه ایست که بهمین اسم مسمی شده است و آن را قلعه بند قیر گویند  
 دیگر بند اهواز است که از بند های عظیمه و بر السند و افواه دایر است و انما  
 بسیارے از دو طرف آن بند نمایانند که همه آنها خراب و احدے بفکر  
 تعمیر آنها نیست و کسی را آن توانائی هم نمانده است که باین کارها اقدام  
 نماید و بر تقدیر بالقوه بسبب بے انتظامی سلطنت در ایران کسے را  
 یارای آن نیست که باین کارها پرواز و الا اینکه از سر کار پادشاه ہے ابو  
 اعانت رسد و شهر اهواز از بلاد عظیمه عالم و در خوزستان بلکہ در محله  
 دیگر هم بآن عظمت و بزرگی کمتر شهرے دیدہ اند تمام بیشه و جنگل  
 و اراضی آن شکرستان بوده است و اما کئے که از برای ساختن شکر  
 ساختہ اند مثل حوضهای بسیار بزرگ و سنگ آسیاب و غیسره آنقدر در  
 آن سر زمین بنظر می آید که حد و آنها را خدا سے داند و بس آسیاب در اصل آب  
 بوده و آس بجا سے سنگ مے در می را گویند که بدان فله خورد کنند  
 و تصاریف بسیاری درین لفظ کرده اند که ذکر آنها همه موجب اطناب است  
 و با جمله آس آب و آسیاب و آسیو و آسیا همه این الفاظ با آسیا سے آبی

احوال اهواز

اطلاق شوند و آنچه را حیوان یا پست بگردانند خراس با خامی نهند و دست آس  
 گویند و در عهد دولت خلفای بنی عباس آن شهر بنجایت <sup>لاهی اوزن</sup> <sup>درانی</sup> نامور بوده است  
 تخمین بقدر چهل فرسخ و در طول و تنگی فرسخ عرض است که درین آثار عمارات  
 عالی و حمام با دو کاروان سرا با و در کسب و مساجد است با این وسعت همیشه  
 بر سر زمین و خانه نامردم با هم نمجانگه میگردند که مکان خالی و جای وسیع  
 بدست کسی نمی آمد و خلفای عباسی که دایره دولت آنها اطراف  
 آفاق را گرفته بود آن شهر را فقط سله الخبیر و مجمع المال نامیده اند سکنه  
 آن دیار بجمال ثروت از کل عالم ممتاز بوده اند و آب در فوال که کما بیش  
 بقدر آب کرن است با این بند قیر داخل رود کرن میگردد و در اینجا که آن  
 رود بود خانه سیکه می شوند آن موضع را و جیل اهواز گویند و جیل هر دو  
 نزدیک بعضی آلوده نمودن بدن شتر است بقطران و چون بخومی که گذشت  
 آن بند را بقیر اندوه اند این را نیز و جیل گفتند و بندی که در اهواز است  
 این هر دو رود خانه را بسته بودند که آب هر دو رود خانه بزارع و اراضی  
 می نشست که بقطره آب بی مصرف میرفت و هم این شکرستان بود که  
 شکر اهواز را باطراف عالم می بردند و در آن زمان شکر از بناوید و هندوستان  
 بایران و روم نمی رفت و باین سبب مردم آن دیار بدولت و ثروت

و توانگری شهره آفاق بودند و چون : نور دولت موجب سرکش  
 و طغیان آدمی است کما قال فی کتابه العزیز لابن الاکسان لیطغی  
 الایه - مردم آن دیار همواره با خلفا کے کبار بجاولہ و اطوار ناہنجار  
 خیرگی سے نمودند تا اینکه علی بن محمد مختم مشہور بصاحب الزنج کہ رنگیان  
 و غلامان اطراف خوزستان و بیشتری از ایشان مالک اہل بصرہ بودند  
 لشکر خود قرار داد و بود و باین سبب اورا صاحب الزنج می گفتند در آنجا  
 خروج نمود و لو اسے خود سری برافراشت و با خلفا سالیہای دراز محاربه  
 کرد و اہل آن دیار بعضے بموافقت و برسنے بمخالفت او گشتہ شدند و با آنکہ  
 کہ خلفا غالب آتند و گیرانہار ابعارت آن شهر غیبتے نمازد و مردم را بخود  
 واگذاشتند و مردم نیز از مجادلہ باہم در سختین خون یکدیگر دقیقہ فرو گذاشت  
 نکردند و حکم از ان دیار مرتفع گردید و ضعف از بیداد اقویا متفرق شدند  
 و بقیہ کہ بودند از عمدہ ضبط انہم شکرستان عاجز آمدند و پاپی متروک بنا  
 ہم سبب فتنہ و فساد منقطع گردید و دو سہ سال محصول انہم شکرستان را  
 بر روی ہم انبار نمودند و مزارع و خانہاروی بخرابی کرد باین سبب عقب  
 جرارہ کہ از جانوران مملک و از مواد ارضیہ حازہ مشکون میگردد  
 در ان شهر ہم رسید و ہمہ آن شکر کے کہ در انبار ہا بود عقب جرارہ شدند

عقرب جرارہ

و این عقرب آنقدر سمیت دارد که اگر کسی را گزید بعد از دو سه ساعت  
 جان بجهان آفرین تسلیم میکند و برائی براس او نیست و آنقدر عقرب  
 کثرت شد که بالقوه دفع آنها نماند لهذا بقیه که مانده بودند خانها را گذاشته  
 جلای وطن نمودند و هنوز هم در راهوازان عقرب بسیار است. احقر در آنجا دیده ام  
 جثه آن جانور بقدر بند انگشت کوچک است و تمامی جسم آن مانند زنگار از زهر  
 سبز است و غیش خود را بزین می کشد و باین سبب آنرا جراره گویند  
 و اگر بر روی نم یا قالین بگذرد و داغ نیش آن تا هر جا که بران فرس گذشته است  
 میماند مانند میل کره که بر روی نم کشیده باشند کزک آن نم تمام سوخته  
 میشود و قوافل که از شوشتر بصره میروند تا چهار منزل که حدودا هوازیست  
 با احتیاط هر چه تمامتر میروند و قلیله از اعراب بقدر دوست سیصد خانه دارد  
 در آنجا قلعه ساخته اند و ساکن شده اند تا باین بسیاری کرده اند که از آسب  
 آن محفوظ بمانند و زو با بادانی دارد و مروسه که حالیا در آنجا ساکن اند  
 در فصل زمستان که باران می بارد و زمین شسته میشود در آن وادی جستجو  
 کنند و هر کس را بقدر مقصود نقره یا طلا یا جواهر چیزی دوچار کنند و بعض  
 اوقات فریبند معتد به بدست آید پیر کهن ساسی را از مردم اهواز در بصره  
 دیدم که چند دانه اشرفی برای فروختن آورده بود و جرات نمودن

یکسے نداشت طلا سے بسیار اعلیٰ و در وزن ستر ربع مثقال موافق وزن  
 اشرفی مسنے در یکطرف بخط کوفی شهادتین مرقوم و بر روسے دیگر  
 دور اشرفی نام خلفای اربعہ و در وسط آقا و رب اللہ عباسی ثبت بود کنون  
 در ان داوی بجز آجر پارہ شکستہ و خار ہای زہر اب گون و ہوای سمومی  
 قتال کہ در فصل تومی وزو چیز سے دیگر ہم نمی رسد ہیت ابرہت  
 بر جاسے قمر زہرہت بر جاسے شکر ہ سنگ ہت بر جاسے گھر خارا  
 بر جاسے یمن ہ و شعری متاخرین شیرین گفتار ہمین ہوا سمومی و عقرب جزارہ  
 از امہواز مثل زودارند شیخ اجل اوحد شیخ محمد علی حنین کیلا فی مسفر ما یذ  
 ہیت و رغمت نالہ عراق سروش ہ شدہ بین سموم امہوازی ہ و در جاسے دیگر  
 مسفر ما یذ کہ مصرع نخستین بخاطر نیت مصرع فی شکر عقرب جزارہ شود و امہوازی  
 و این ہمہ تغیرات و انقلابات درین سیما بکون دریا ہر یک شاہد بی نیازی  
 قادر تواناست و درین جزو زمان در غورستان شہری از دزفول آبادتر  
 نیست اگرچہ کوچک ہست اما معمور و از شوشتر و واہ فرسخ بطرف  
 شمال ہست و سابقا از توابع شوشتر بودہ ہست کہ حاکم دارباب مناصب  
 شرعی و عرفی از شوشتر معین میشدند و حالیا شہریت بہتقلال کہ محکم  
 دارباب خدمات از مصدر جاہ و جلال معین میشوند و لفظ دزفول فارسی است

جان لوز از ہر شوش و نشت شیرین بخش ہ  
 فی شکر عقرب جزارہ شود و امہوازی  
 مسفر ما یذ

از دزفول



بمعنی قلعه و با قلاعچه و ز قلعه را و قول با قلا را نامند و چون دران شهر کشت  
 و بزیای فارسی که در باشد نیز درست است ۱۲  
 و زرع با قلا بسیار و اکل با قلا نیز دران و بیار زیاد از سایر بلاد است باین اسم  
 موسوم گردید و علم و فضل و هنر را دران شهر و اجی نیست و بهر جا محبت منفق  
 گرد و خواص با عوام شاد می یاشیون از آغاز آن مجلس تا انجام سخن دیگر بجز  
 کشت و زرع ندارند و ارباب دولت و توانگران دران شهر بسیار است  
 و در دو خانه که دار و ازان قنوات و انبار بسیار می بریده اند و زراعت  
 شتوی و صیفی را نیکو بعمل آورند و مسلم آنجا که از مستحذات جدیده است  
 مثل قلم شوشتر است و از آنجا با طران برند و در شوشتر قلیله بعمل می آید که  
 در آنجا بصرف میرسد و کشت و زرع و همه دران بلد بسیار است که ازان نبل  
 بعمل آورند و به بلاد بعیده برند و اغلب غله شوشتر از آنجا است طول  
 و عرض آن بلد با شوشتر تفاوت کمی دارد و چون در دو خانه و ز قول عرض  
 و پایاب است مردم آن شهر را رسم است که اجد از نور روز فیروز هر کس بقدر  
 استعداد صفا از سنگ و گچ در میان آب بنامایند و تمام تابستان را از  
 اول شام در آنجا روند و هر کس از هر صحبتی که او را خوش آید مشغول گردد  
 و همانجا نیز بخوابند و صبحی هر کس بی کار خود را گیرد و خالی از کیفیت نیست  
 و آب چایابی در قول همیشه برین و کم عمق و کم خانه ایست که دران باغچه شجر

علم و فضل و هنر را دران شهر و اجی نیست و بهر جا محبت منفق

نباشد بخلاف شوشتر که چاهها بغایت عمیق و آبهای آنها در نهایت شوری است  
 که ازان سبزه نرود و در سخته بر نهد و ارباب سلیقه و طنازان در  
 هیچ مصری بهستمال نیارند. **فصل** در شوشتر مساجد و بقاع الخیر  
 بسیارست بذکر بعضی از آنها اختصار نمودم قدیم ترین مسجد مسجد جامع است  
 و عوام شوشتر را اعتقاد آنست که حضرت امام الانس و الجن علی بن  
 موسی الرضا صلوات الله علیه در آن مسجد نماز گذارده است و در حق  
 مردم شوشتر دعا فرموده است که و با و طاعون در آن شهر نشود اما نماز  
 گذاردن آنحضرت در آن مسجد شهرت بی اصل است چه بنامی آن مسجد  
 بخوبی که ذکر آن می آید بعد از وفات آنحضرت بوده است و میتوانستند  
 که در سفر خراسان آنحضرت واروشوشتر شده باشد و بمکانی که  
 اکنون مسجد است و در آنوقت بیابان بوده نزول اجلال فرموده نماز  
 کرده باشد و باین شرافت بنامی مسجد را در اینجا گذاشته باشند و دعا فرمود  
 و در حق مردم شوشتر مستجد نیست چه خدمتگذاری مردم شوشتر غریب  
 بخوی که گذشت جبلی است خاصه مثل آنحضرت مفترض الطاعة امامی را  
 و بسبب خدمتگذاری مردم و عا در حق آنها فرموده باشد و مسجد  
 در محله دکان سید فریب بچکره و مدرسه است مشتمل بر اندرون عالی بسیار

مسجد جامع شوشتر

وسیع و حیات بسیار بزرگ با فضائی که در وسط حیات حوضی دریاچه مانند  
 قرار داده اند و در آن فضا بگرد حوض صفا ساختند اندک در فصل تیز  
 صبح و شام در آنجا ادا سے نماز قیام نمایند عرض طول مسجد و ارتفاع  
 ستونهارا درست بیاورند امانتین در اندرون مسجد بقدر دوسه ہزار  
 آدم و در بیرون نیز همان مقدار نماز گزارند و در ایام متبرکہ و جمعات  
 اندرون و بیرون مملو از عباد شوند و آغاز بنا سے آثار خلیفہ  
 نیز وہیں عباسی محمد ابن جعفر المتوکل کہ در ۲۵۰ و صد و پنجاہ و چہا  
 در عهد حضرت امام حسن عسکری سے بخلافت نشست نهاد و چوب ساج  
 کہ در ہندوستان آنرا شیشہ گویند از ان بلاد از راه بصرہ طلبید گویند  
 بوزن چوب نقرہ سنج شدہ است و آن چوب را در آنجا شاہ چوب ہند  
 گویند از حد کہ آن جانور می است کوچک کہ چوب را خورد بآن کارگر نشود  
 و سالہای دراز از ان در اس محفوظ ماند و الحق بآن خوبی دستحکام و راستی  
 چوبی در کتب جائے از مالک و دیگر بہرہ چنانکہ از انوقت تا حال کہ ہفت  
 سال و کسے سے است فیہ سے بسیار عالی و منظر سے از ان چوب  
 ساختہ اند و چہ بنظر میانہ بعض ستونہا کشیدہ اند ہمہ بحالت اصلی بر قرار اند  
 حتی در رنگ آنما تغیر سے بہم نرسیدہ است اگرچہ درین باب ہوارا دخل

عظیم است چه در کلکته و بلدان بنگالہ چوب برنوسہ کہ باشد حتی آہن و سنگ  
 زیادہ بر چہل پنجہ سال مدار نمی کنند و خود بخود خاک میشود و ازین جا  
 قیاس حال ابدان را در مملکتین توان نمود با یکدیگر خلیفہ سابق الذکر  
 آغاز بنا سے آثر کرد و ہنوز چوب و مصالح دیگر سرانجام ناسدہ دولت  
 او سپرے گردید مدت خلافت اوستہ سال و کسرے و دیگر کسے باتمام  
 آن نہ پرواخت و بچہنان بماند تا خلیفہ بیست و پنجمین القادر باللہ احمد بن  
 اسحق المقتدر بساختن آن مکر بیست و او نیز در عرض چہل و سہ سال  
 کہ مدت خلافت او بود باتمام ناریا بندہ و <sup>۲۲</sup> چار صد و بیست دو  
 در گذشت و بعد از او خلیفہ بیست و پنجمین المقتدر بامر اللہ ابوالقاسم  
 بن عبداللہ قدرے از اثر بساخت و پانزدہ سال و کسری خلافت نمود  
 و در گذشت و بعد از او خلیفہ بیست و نہمین المسترشد باللہ ابو منصور  
 فضل بن ابستظہر دران باب کوشید و جد نمود و باتمام رسانید و بنام  
 نامی آن خلیفہ خجستہ اخلاق تمام شد و اسم گرامی او بر بالاسے محراب  
 گچبری مرقوم است و بر دیوار قبیلے مسجد کہ تا حال بہمان دیوار از بنا ہای  
 خلفا باقی است سورہ مبارکہ لیس را بخط کوفی گچبری کردہ اند و کتابکے  
 چوبین بسیار مشتمل بر اسامے خلفای راشدین و عشرہ مبشرہ و بعض

از اصحاب کبار بدیوار قبیلے نصب کرده بودند که بعضی خود افتادند و بعضی  
 در عهد سلاطین صفویہ برداشتنند و آنچه الی الآن موجود است چند  
 کتابہ چو بن است کہ اسم بعضی از خلفائے عباسی در انہا مرقوم است  
 و چون مسقف نمودن مساجد بسنگ و گل مکروه است از شاہ چوب  
 مسقف کردند کہ ہم از اندراس محفوظ باشد و ہم آن کراہت زائل شدہ باشد  
**فائدہ** و منظر کہ ذکر آن گذشت عبارت از صفحہ کوچکی است ہیولی  
 کہ در زیر آن مردم توانند ایستادہ بچیشتی کہ صفوف جماعت منقطع میشوند  
 و رو بر سے خطیب کہ بر منبر است آن صفحہ را سازند تا مؤذن در وقت  
 خطبہ و نماز بر بالا سے آن باشد و مردمانی کہ صدای خطیب بانہا نمیرسد  
 باواز بلند آغاز و انجام خطبہ و افعال نماز را از قیام و قعود و سجود و رکوع  
 بانہا رسانند تا نماز را مطابق افعال امام بجا آورند آن بنا بود تا در ۱۰۸۶  
 یکمزار و ہشتاد و ہفت ہجری بعضی از ان چوبہا شکستند و چوب بان  
 قطر و بلندی بہم رسید جمعی از ارباب خیر کہ سرخیل ایشان طبعی فتح الدین  
 خیاط بود عمارت آنرا باین وضع کہ اکنون ہست بنا نمود و از نو بنا شد  
 مگر دیوار قبیلے مشرفی کہ گلدستہ بان واقع است بحال خود  
 گذاشت تا وہ مارچ آن بنا از خواجہ افضل صراف ثبت افتاد

بهیت برخاست یکے از انبیا به گفتا مسجد شده خدا سازم، و بقرب چهل  
 دوسه سال قبل ازین دیوار مشرفی با گلدسته منهدم شده پهلوان رضا سے  
 قصاب که سر آمد پهلوانان روزگار و در جرات و قوت و دم بستم و پهنند بار  
 بود و در مدت العمر که از زور آوران و کشتی گیران که از بلاد دیگر می آمدند او را  
 بخاک نیفلندند همواره بابائی زورخانه و قصاب خانه از سرکار حاکم اگر چه  
 با جاره او بود لیکن مردی نیک ذات خوش اعتقاد صالح می نمود هرگز  
 بخانه خود نماز نکردی و بهر حال که بودی صحیح یا مریض بجهت ادای فریض  
 خمس مسجد آمدی و با امام نماز گذاردی و نوافل و روزهای مستحبی از وقت قوت  
 میشدند و فقرا و مستحقین را بهر چه دسترس داشتند خدمت کردی دیوار مسجد را  
 که منهدم دید خود را از خالصه خود هر قدر که بالقوه داشت داد و از مردم نیز  
 گرفت و آن دیوار و گلدسته را بساخت و نام او بر سر دروازه مشرفی مرقوم است  
 و در مسجد لوحها سنگی بسیاری نصب است که حکام سلف و فرماندهان  
 بعضی آثار خیر که گذاشته اند یا رفع بعضی بدع نموده اند در آن لوحها بنام آنها  
 بصیغه لعنت بود مرقوم است که از حکام آینده کسی تغییر و تبدیل آنها را  
 روا ندارد و منار شوشتر از غرایب ابنیه روزگار و بان بلندی در بلدان دیگر  
 کمتر دیده شده است و پهلوی دیوار مشرفی مسجد است و بابی آن سلطان

اولیں بن شیخ حسن نویانی است کہ مدوح سلمان ساوجی بہت و نام نامی  
 آن پادشاہ با اقتدار برسنگی کہ در زرگرگلدستہ بہت منقوش است  
 مورخ بتاریخ ۱۲۲۳ ہجرت صد و بست و دو و از بعض ثقات بیکد و واسطہ  
 مسموع شد کہ در ایام حکومت و اخشتو خان پہلوانی بازگیر کہ از انواع ہنر  
 بنظہور میر سید وار و شوشتر گردید از جملہ ہنر ہائی کہ داشت سنگ دست  
 آسی بر کا کل دراز سے کہ بر سر داشت می بست و میخ آہنے کہ طول آن  
 یک وجب و نیم بود بمنار می کوفت تا جانی کہ دست او میر سید بر او بالامیر  
 و میخ دیگر نیز بہمان نسبت بالاتر می کوفت و بر او میرفت از گاہ معلق <sup>ز سر</sup>  
 میشد بچینی کہ دو انگشت بزرگ پاہا سے او بر میخ بند بودند و آن میخ  
 نخستین را بچکش بر سے آورد و راست می شد و ہمین قسم تا بالای  
 منار میرفت و از راہ نزدیک پانہا پائین سے آمد و در خارج شہر بیرون  
 دروازہ کرک سنگ آسبائی بسیار بزرگی افتادہ است کہ آن پہلوان در آنجا  
 انداخت بہت عوام الناس فریفتہ اعمال او شدند و ہر کس بچیزی  
 حمل سے کرد لہذا حاکم وقت اورا الخراج البلد فرمود و قبلہ مسجد جامع را  
 بنیایت راست و درست ساختہ اند جد بزرگوار و عم عالی مقدار و دیگران  
 بدایرہ ہند سے و سایر اعمال ریاضی بدقت دیدہ اند تا من و تبار اصلاندار

مطرہ الہیہ  
 بزرگان اور مشورہ

اور بہت میل نمود  
 میل نمودن لطافت





این هست همان درگه که بیست آن بردے ہا بر شیر فلک حملہ شیرین شادروان  
 از اسپ پایوہ شو بر نطع زمین ندرخ ہا پاسے پی فیلش من شہ مات  
 شدہ نعمان ہا کسری و ترنج زر پرویز و ترہ زرین ہا بر باد شدہ کیسر  
 از یاد شدہ کیسان ہا پرویز کتون گم شدہ از کم شدہ کمتر گو ہا زرین ترہ  
 کو بر خوان زان کم تر گو بر خوان ہا و دران صحرا سے مدین کتون ہر سغال  
 شکستہ از کنگرہ ابوان سپیدی نشانی و ہر آواز جندے از احوال  
 پادشاہی داستانی و ہر خارے چراغ مزار عالم نپاسے و ہر تخت سنگے  
 خواجگاہ پادشاہ زرین کلا سے است بیت از نقش و نگار و رو دیوار  
 شکستہ ہا آثار دیدہ است صنادید عجم را ہا و ملک فرس در مدین بودند  
 تا اینکه نوبت دولت بہاوشاہ با مروت یزدجردین شہریار رسید جلوس  
 آن پادشاہ تخت سلطنت در مدین بست و دوم ربیع الاول سنہ  
 یازدہ از ہجرت بعد از رحلت خاتم الانبیا صلوات اللہ علیہ بچند  
 روز سے اتفاق افتاد و در آن زمان در اطراف مملکت عجم شورش بود  
 یزدجرد از جانب خود ہر مزان را کہ عموزادہ او بود بحکومت شوشتہ  
 فرستاد و چنین بود تا حکم شورشے نوبت خلافت خلیفہ دوم عمر بن الخطاب  
 کہ در امور سلطنت و تدابیر مملکت شبہ و نظیر نہاشت رسید و چون حضرت

نبوی صلی الله علیه و سلم از زوال دولت فرسبایان و انتقال آن مسلمانان اخبار  
 فرموده بود و خلیفه و مسلمانان باین مژده قوی دل و پشت گرم و فارسبایان  
 متنزل و شکست عزم بودند چنانکه از حکایت فرستادن خلیفه معظم  
 ایلیچیان و سفر ارا به این واسطه فیما بین ایشان و یزدجرد گذشت که بتفصیل  
 مورخین نوشته اند و ذکر آنها موجب اطناب و بر منحصان سیر پوشیده  
 نیست واضح میگردد که مسلمانان را انتقال دولت و فارسبایان را زوال  
 مملکت یقین خاطر بود و لهذا خلیفه با تبییر شکری کثیر بسرداری سعد ابن  
 ابی وقاص بنسخیر ملک عجم فرستاد و حضرت امام حسن مجتبی و برادرین  
 مالک اشتر انصاری که از صحابه کبار است در آن لشکر بودند و امام سیه را  
 اعتقاد آنست که حضرت سیدالانام که از زوال دولت فرسبایان اخبار  
 فرموده بود مشروط بآنکه امامی مفترض الطاعة با آن لشکر باشد و الا آن  
 مملکت بتصرف مسلمانان نیفتد و خلیفه نیز بر این معنی اطلاع داشت  
 از سید الاوصیا امیر المؤمنین علی حضرت امام حسن مجتبی را در خواست  
 نمود که با لشکر باشد آنحضرت نیز راضی شده رخصت مرافقت فرمودند و سعد  
 با آن لشکر بکیران متوجه عجم گردید و فرسبایان نیز با افواج عجم و میر  
 استقبال نمودند و محارباتی که فیما بین عرب و عجم روی داد واضح است